

ISSN: 1606-9110



رشد

# نوآموز



وزارت آموزش و پرورش  
سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی  
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی

○ ماهنامه‌ی آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی ○ برای دانش‌آموزان پایه‌های دوم و سوم دبستان ○ دوره‌ی سی و ششم ○ اسفند ۱۳۹۸ ○ شماره‌ی بی‌درپی ۳۱۳  
www.roshdmag.ir ○ ریال ۲۱۰۰۰ ○ صفحه ۳۲ ○





# بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

## شده نوآموز ۶



وزارت آموزش و پرورش  
سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی  
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی

- ♦ ماهنامه‌ی آموزشی، تحلیلی و اطلاع رسانی
- ♦ برای دانش آموزان پایه‌های دوم و سوم دبستان
- ♦ دوره‌ی سی و هشتم ♦ اسفند ۱۳۹۸
- ♦ شماره‌ی پی‌درپی ۳۱۳

- ♦ مدیر مسئول: مسعود فیاضی
- ♦ سردبیر: افسانه موسوی گرمودی
- ♦ مدیر داخلی: زهرا اسلامی
- ♦ مدیر هنری: کوروش پارسائزاد
- ♦ طراح گرافیک: فریبا بندی
- ♦ ویراستار: شراره وظیفه‌شناس

نشانی دفتر مجله: تهران، خیابان ایرانشهر  
شمالی، پلاک ۲۶۶

صندوق پستی: ۶۵۸۱-۱۵۸۷۵

تلفن: ۰۲۱-۸۸۴۹۰۲۳۱

نمابر: ۰۲۱-۸۸۳۰۱۴۷۸

چاپ و توزیع: شرکت افست

هر کس درختی  
بکارد و از آن مراقبت  
کند تا میوه بدهد، خداوند به  
اندازه‌ی هر میوه‌ی درخت به  
او پاداش می‌دهد.  
پیامبر اکرم (ص)

۱ دوباره بهار

۲ این ماه این روزها

۳ شعر

۴ قایق سفید

۶ ایران ما

۸ چناب نارنجی

۱۰ قلعه‌ی سحرآمیز

۱۲ شعر

۱۴ خانه‌ی سپر من / خواب خوب

۱۶ کاردستی با طبیعت

۱۸ عکاسی خیال

۲۰ هر کی زودتر رسید

۲۲ یک کودک و دو مادر / هم نشین

۲۴ قهرمان

۲۶ همه‌چاقاشی / داستان ناتمام / معرفی کتاب

۲۸ چرامداد رنگی ایرانی؟

۳۰ سرگرمی

۳۲ آینه‌ها



وبگاه: [www.roshdmag.ir](http://www.roshdmag.ir)  
پیام‌نگار: [noamooz@roshdmag.ir](mailto:noamooz@roshdmag.ir)  
♦ شما می‌توانید قصه‌ها، شعرها، نقاشی‌ها و مطالب خود را به مرکز بررسی آثار به نشانی زیر بفرستید:  
♦ نشانی مرکز بررسی آثار: تهران، صندوق پستی ۰۲۱-۸۸۳۰۵۷۷۲ • تلفن: ۱۵۸۷۵-۶۵۶۷  
♦ شمارگان: ۸۸۰,۰۰۰ نسخه

تصویرگر روی جلد: آینه شکاری  
تصویرگر فهرست: حدیثه قربان

# دوباره بهار

تصویرگر: رضا مکتبی

خشک شدند. آن کسی که می تواند درخت های سرسبز را زرد و خشک کند، دوباره آن ها را سبز و شاداب می کند.»

مامان مثل همیشه درست می گوید. یاد مادر بزرگم می افتم که چند هفته ی پیش از دنیا رفت. به روزی فکر می کنم که مادر بزرگ خوب و مهربانم مثل این درختان، جوان شود.

زمستان است. تمام گلدان ها خشک شده اند. حتی یک برگ به ساقه های خشکیده ی آن ها باقی نمانده است. از مامان می پرسم: «این گل ها انگار مُرده اند.

چه طور دوباره برگ و گل می دهند؟» مامان می گوید: «همان طور که متوجه نشدی چگونه

افسانه موسوی گرمارودی







● مهری ماهوتی  
● تصویرگر: مهدیه قاسمی

### ۱۵ اسفند، روز درخت کاری

درخت‌ها به پرنده‌ها، آشیانه به طبیعت، زیبایی و به ما هوای تازه می‌دهند. پس ما هم نهال بکاریم و از درخت‌های پیر مواظبت کنیم.

### ۱۴ اسفند، روز

#### نیکوکاری

خدای مهربان برای هر کار خوب ده برابر پاداش می‌دهد.

### ۸ اسفند، شهادت

#### امام هادی (ع)

ایشان می‌فرمایند: «به جای این که برای به دست نیامدن موقفیت غصه بخوری با اراده آن را جبران کن.»

### ۱۵ اسفند، تولد امام جواد (ع)

برای خدا بهترین بنده بود بگو خوش به حالش که بخشنده بود

### ۱۸ اسفند،

#### تولد حضرت علی (ع) و روز پدر

عجب جشنی! عجب روزی خدا با! امیرالمؤمنین آمد به دنیا

### ۲۰ اسفند، وفات

#### حضرت زینب (س)

او خواهر شجاع حسین (ع) عزیز ماست یک شیرزن کنار شهیدان کربلاست

### ۶ اسفند،

#### تولد امام محمدباقر (ع)

او امام روشنائی است و آفتاب هیچ پرسشی برای او نیست بی جواب

### ۲۹ اسفند، روز ملی شدن صنعت نفت







# رمز یا علی

ناصر کشاورز

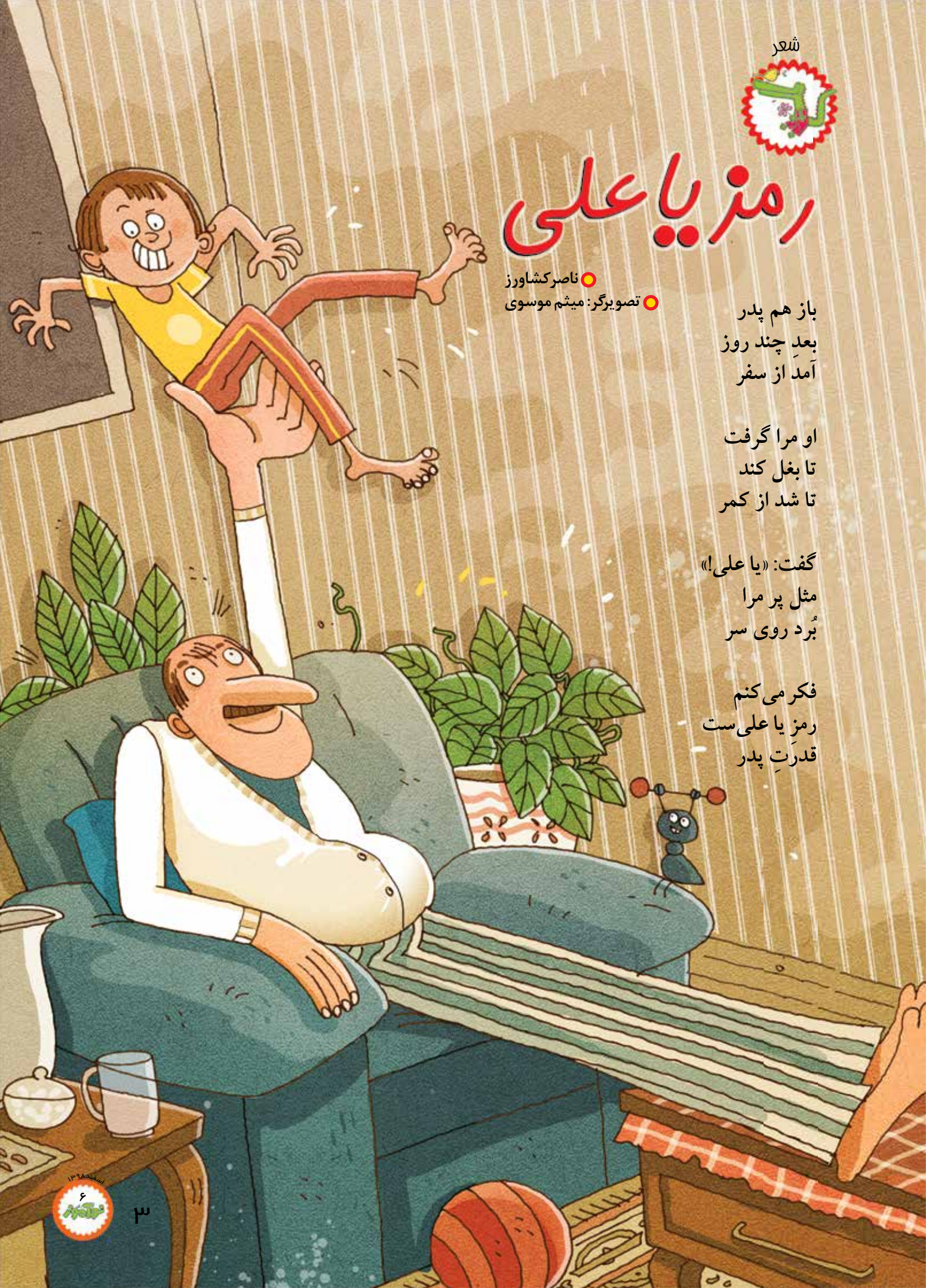
تصویرگر: میثم موسوی

باز هم پدر  
بعد چند روز  
آمد از سفر

او مرا گرفت  
تا بغل کند  
تا شد از کمر

گفت: «یا علی!»  
مثل پر مرا  
بُرد روی سر

فکر می‌کنم  
رمز یا علی ست  
قدرت پدر







# قایقِ سفید

## سفيد

سرور کتبی

تصویرگر: عاطفه شفیعی راد



خواب از سر قایق پرید. قایق جلو رفت، جلو... جلوتر  
و به کوه نزدیک شد.

کوه گفت: «به... چه قدر خوب است!»

قایق گفت: «چی خوب است؟»

کوه گفت: «آواز آن مرغ دریایی.

گوش کن، ببین چه قشنگ می خواند!»

قایق نگاه کرد. یک مرغ دریایی، کنار پل آواز  
می خواند. آوازش زیبا بود. انگار اولین بار بود که این

صدارامی شنید.

قایق جلو رفت، جلو... جلوتر و آهسته از زیر پل

گذشت. آواز پرنده تمام شد. پرنده نفس راحتی کشید و

گفت: «به... به... چه زیباست!»

قایق گفت: «چی زیباست؟»

پرنده گفت: «قایق سفیدی که به دریا می رود.»

قایق نفس عمیقی کشید. بوی دریا می آمد. دریا نزدیک

بود.

خوررر... پوف... خوررر... پوف...

قایق سفید کنار رودخانه خوابیده بود. یک ماهی سرش را

از آب بیرون آورد و گفت: «چه خبر

است؟ چه قدر خور و پوف می کنی؟!»

قایق یک چشمش را باز کرد و گفت: «ساکت!... دارم

خواب دریا می بینم.»

ماهی گفت: «به آن جا نگاه کن! ببین چه قدر قشنگ

است!»

قایق آن یکی چشمش را هم باز کرد و گفت: «چی

قشنگ است؟»

ماهی گفت: «عکس آن کوه، توی آب. من هر روز سرم

را از آب بیرون می آورم تا به این منظره

نگاه کنم.»

قایق نگاه کرد. رودخانه مثل آینه بود.

عکس کوه توی رودخانه افتاده بود. قشنگ بود. انگار

اولین بار بود که قایق، عکس کوه را در آب می دید.







# سیستان و بلوچستان

- مهناز عسگری
- تصویرگر: لاله ضیایی



گل فشان در چابهار

● کُنار، خربزه‌ی درختی (پاپایا)، انبه، موز و آناناس در خاک این منطقه قابل کشت هستند؛ در حالی که همه‌ی این میوه‌ها از خارج وارد کشور می‌شوند. بسیاری از هموطنان ما با باغداری و کاشت این محصولات می‌توانند مشغول به کار شوند و درآمد خوبی به دست آورند.



- سیستان و بلوچستان،

استانی در جنوب شرقی

ایران است. دریای عمان پایین

این استان قرار دارد. قسمت‌هایی

از این استان کوهستانی است. قسمت‌های دیگر آن،

دشتی صاف و هموار است. این استان از گرم‌ترین و

خشک‌ترین قسمت‌های کشورمان است.

- سیستان و بلوچستان، یازده منطقه‌ی حفاظت شده دارد.

در این منطقه‌ها گیاهان مختلفی می‌رویند و جانورانی مانند

گاندو یا تمساح پوزه کوتاه، پلنگ ایرانی، خرس سیاه،

سنجاب راه‌راه، هوبره و عقاب طلایی زندگی می‌کنند.

- کوه آتش‌فشانی تفتان و رود هیرمند در این استان

قرار دارند.

- زاهدان، زابل، ایرانشهر، چابهار و سراوان چند تا از

شهرهای این استان هستند.

- با این‌که سیستان و بلوچستان استان ساحلی دریای عمان

است؛ اما مردم آن از بی‌آبی رنج زیادی می‌برند. اگرچه در

زمستان سیلی آمد و باعث خرابی زیادی در این استان شد.

جانوران و گیاهان کمیاب این منطقه مانند خرس سیاه

و گاندو به مراقبت نیاز دارند. گاهی شکارچی‌ها به خاطر

دست یافتن به پوست آن‌ها، این جانوران را می‌کشند.

- گاندو یا تمساح پوزه کوتاه ایرانی در برکه‌ها و

رودخانه‌های این استان

زندگی می‌کند. گاندو

جانوری بی‌آزار است.

خشک‌سالی و کم‌آبی

بزرگ‌ترین خطر برای

گاندو است.







اوجیزک

دوغ پا

● ماهی و دُرهان خدا خدا می کنند که ناهار زودتر آماده شود. مامان دوغ پا پخته است. این خورش خوش مزه شبیه خورش قیمه است. آن‌ها به مادرشان می گویند: «امشب اوجیزک درست می کنید؟»

### افسانه‌ای از استان سیستان و بلوچستان!

گَسْدُک داستان دختری است که پدرش به دست دیو اسیر شده است. او برای آزادی پدرش خودش به خانه‌ی دیو می رود و اسیر می شود؛ اما سرانجام فرار می کند و دوباره پیش پدر و مادرش برمی گردد.



### راستی!



پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌های قدیمی می گویند: «در روزگاران گذشته، ماه رمضان، هنگام سحر بعضی‌ها به در خانه‌ی همسایه‌ها می رفتند و ترانه‌های محلی می خواندند. صاحب‌خانه مقداری میوه و شیرینی و خرما در سینی می ریخت و به آن‌ها می داد. بعد آن‌ها به در خانه‌ی دیگری می رفتند.»

### یک بازی محلی



یکی از بازی‌های گروهی این استان چوک چوک است. دُرهان و دوستانش مشغول این بازی هستند. بچه‌ها دو گروه می شوند. سرگروه‌ها نام پرنده‌ای را یواشکی به هم می گویند. افراد هر گروه آن‌قدر نام پرنده‌های مختلف را می گویند و با راهنمایی سرگروه‌ها بازی را ادامه می دهند تا به نام آن پرنده برسند. هر کس زودتر نام پرنده را بگوید از بقیه کولی می گیرد.



نه پر تقالم، نه نارنگی. به من می گویند، جناب نارنجی. مغزم پر است از فکرهای جدید و رنگی منگی. بعضی ها می گویند، چه جالب! بعضی می گویند، چه خودخواه! بعضی هم فریاد می زنند، چه بی مزه و بی جا! کارهایی هم می کنم خیلی جدی، اگر نگویند، بیخ نکنی نارنجی! وقتی هم سر به سر آدمها می گذارم و می خندم، پسر می گوید: «تو به این بزرگی می خواهی بگویی خیلی زرنگی؟»

تصویرگر: ثریا مختاری

# جناب نارنجی

علی الهی زین العابدین



من تندتر دویدم  
آن هم تندتر  
دوید.



۱

ترس در زیر زمین

رفته بودم زیر زمین  
یک موجود وحشتناک  
گذاشت دنبالم.



تازه فهمیدم خودم  
دنبال خودم کرده  
بودم!



وقتی ایستادم  
آن هم ایستاد تا من  
را بگیرد.

این جا مغازه ی  
عطر فروشی بابا بزرگ  
من است.

۲

عطر بازی



آفرین! بوی  
هر تقال ترش.

از این نارنجی  
شروع می کنیم. بوی  
چه می دهد؟



او چند سال  
پیش  
از دنیا رفت.

حالا  
مغازه اش  
را دیگران  
می چرخانند.

بیایم مشتری ها  
نیامده اند عطر بازی  
کنیم!

۸











# کتابخانه سحرآمیز

● عاطفه محمدزاده  
● تصویرگر: آرش عادل

## رازخانه‌ی مرطوب

● دیروز به زیرزمین رفتیم. متوجه شدم که دیوارهای زیرزمین بوی بدی می‌دهند. روی آن‌ها سبزرنگ شده بود و خیلی نم می‌دادند.



● با خودم فکر کردم شاید چون زیر قصر یک آب‌انبار است، این طوری شده. پس تصمیم گرفتم با متر لکه‌های آب را اندازه بگیرم و ببینم آب چه طوری این همه از دیوارهای قصر بالا آمده است. پس دست به کار شدم:

**الف)** چند قند را روی هم داخل ظرفی که آب رنگی در آن است قرار دادم و میزان بالا رفتن آب رنگی را از آن مشاهده کردم.

**ب)** دو شیشه‌ی مستطیلی کوچک را کنار هم گذاشتم (مثل دو تا خط‌کش شیشه‌ای) و بین آن‌ها یک گیره‌ی کاغذ





قرار دادم. بعد با کش آن‌ها را محکم بستم. فاصله‌ی شیشه‌ها چند میلی‌متر شده بود.



ج) یک آجر در ظرف آب قرار دادم و در چند ساعت میزان بالا رفتن آب در آجر را مشاهده کردم.



● با پدر بزرگ مشورت کردم تا راهی برای خشک کردن دیوار پیدا کنم. پدر بزرگ گفت: «نمک رطوبت را به خودش می‌گیرد.»  
من هم توی یک سینی بزرگ نمک ریختم و آن را پای دیوار راه‌پله‌ی زیرزمین گذاشتم.



#### پدر و مادر گرامی

چگونه این فیلم را دانلود کنیم؟  
با یک گوشی هوشمند، به کافه بازار یا هر فروشگاه رایگان دانلود اپلیکیشن بروید و عبارت QR را دانلود کنید. بارکد را به سادگی می‌توانید، با هر یک از این برنامه‌ها بخوانید:

\*QR code Reader \*Red Laser







# چای و نبات

مامان من در ذهن خود  
گویا پزشکی ماهر است  
هر بار می گویم، دلم  
چایی نباتش حاضر است

● روجا صداقتی  
● تصویرگر: شیوا ضیایی

با نسخه‌ی چایی نبات  
جادو و جَنبَل می کند  
این مشکل دل پیچه را  
تجویز و او حل می کند

درد و دوی بچه‌ها  
همبرگر و لازانیاست  
اما نبات و چای داغ  
در بین مامان‌ها دواست





# شیر حیاط

اسماعیل الهدادی  
تصویرگر: الهام سالارزاده

آب از شیر حیاط  
قطره قطره می چکد  
می رود بی خود هدر

کاش بابا خانه بود  
تا که از این ماجرا  
زود می شد باخبر

بعد چندین ثانیه  
قطره قطره می شود  
کاسه‌ی خالی پر آب

کاسه‌ی پر آب را  
می گذارم گوشه‌ای  
آن طرف توی حیاط

چندتا گنجشک ناز  
می خورند با جیک جیک  
آب خود را با نشاط

می روم تند و سریع  
می گذارم کاسه‌ای  
زیر این شیر خراب

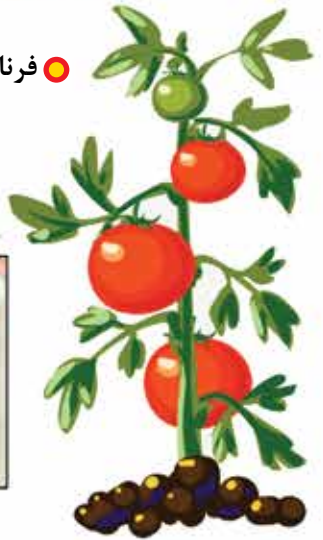






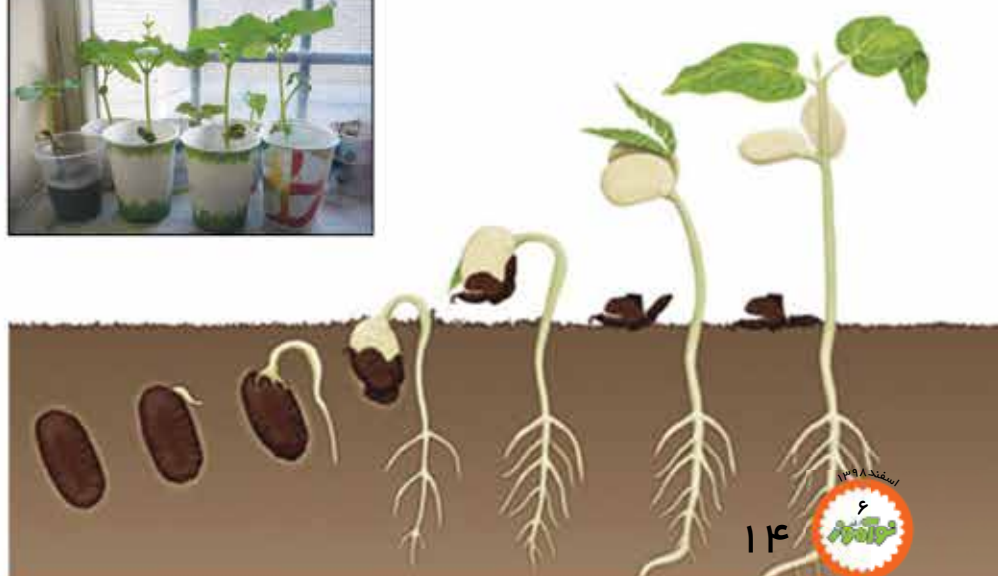
# فانهای سبز من

● فرناز سلطانی



می‌توانید استفاده کنید. ته هر کدام از آنها را سوراخ کنید و کمی خاک در آنها بریزید. حالا باید تصمیم بگیرید که چه گیاهی می‌خواهید بکارید. می‌توانید هسته‌ی مرکباتی مثل لیموترش، نارنج و نارنگی را بکارید. تخم فلفل، خیار و گوجه‌فرنگی و دانه‌های حبوبات هم خیلی راحت رشد می‌کنند. از بذر سبزیجات هم می‌توانید استفاده کنید. فقط باید

بیشتر ما در خانه‌های آپارتمانی زندگی می‌کنیم و کم‌تر درختی اطراف ماست. درخت‌ها اطراف کوچه‌ها و خیابان‌ها و پارک‌ها هستند؛ اما ما می‌توانیم سبزی درخت‌ها و پارک‌ها را به خانه‌هایمان بیاوریم. همه‌ی شما حتماً تا به حال دانه کاشته‌اید. پس چند گلدان خالی کوچک یا چند تا لیوان کاغذی یک‌بار مصرف بردارید. از ظرف‌های پلاستیکی بستنی هم







# خواب خوب

دلت می‌خواهد بدنی سالم، زیبا و قدی بلند داشته باشی؟  
خیلی آسان است. فقط کافی است هر شب سر ساعت نه بخوابی و صبح‌ها ساعت شش از خواب بیدار شوی.

بدن شما برای رشد، چیزی به نام هورمون رشد ترشح می‌کند. این هورمون در ساعت دوازده شب تا ساعت یک نیمه‌شب خیلی زیاد می‌شود. برای این‌که این هورمون به مقدار مناسب اثر کند، لازم است در این ساعت در خواب عمیق باشید. پس، از امروز تصمیم بگیر در ساعت نه بخوابی تا صبح شاد و سرحال از خواب بیدار شوی.



هر روز به آن‌ها آب بدهید و جلوی نور خورشید بگذارید تا بزرگ شوند. آن‌ها را دوست داشته باشید و به خوبی از آن‌ها مراقبت کنید. بعد از این که بذرها و دانه‌ها را کاشتید، آن‌ها را پشت پنجره‌ی اتاق بگذارید. چند ماه بعد گیاهان سبز می‌شوند و می‌توانید از سبزی آن‌ها لذت ببرید.







# کاردستی باطبیعت

**وسایله‌های لازم:**  
میوه، پوست میوه،  
برگ، شاخه، سنگ، صدف،  
پر پرنده و ...، رنگ گواش،  
قلم‌مو، چسب چوب یا  
چسب مایع.

● طرح و اجرا: فاطمه رادپور  
● عکاس: اعظم لاریجانی

● می‌خواهیم با استفاده از موادی که در طبیعت وجود دارند، کاردستی درست کنیم. ما با استفاده از اناری که روی درخت خشک شده بود، این کاردستی را درست کردیم. رنگ انار قهوه‌ای تیره شده بود. بعضی از انارها خیلی کوچک بودند. بعضی از انارها آن قدر رسیده بودند که از هم باز شده بودند و به شکل عجیبی در آمده بودند. بعضی از آن‌ها شبیه موجوداتی بودند که ما آن‌ها را می‌شناسیم. به راحتی می‌شد انارها را شکست و دوباره کنار هم گذاشت و شکل تازه‌ای درست کرد.







پس از جمع آوری، شستن و خشک کردن پوست انارها در آفتاب، تمام سطح آن‌ها را با رنگ سفید پوشانیدیم. به دقت به چیزهایی که جمع می‌کنی، نگاه کن. ببین شبیه چه چیزی هستند. بعضی از شکل‌های یک تکه دیده می‌شوند. بعضی از آن‌ها با ترکیب دو یا چند تکه‌ی دیگر ساخته می‌شوند. مثل شکل گلدان، پرنده‌ای روی شاخه‌ی درخت، زرافه، گوزن، شاخه‌ی گل و ...







# عکاسی خیال

● طاهره ایبد  
● تصویرگر: حدیثه قربان

تینا و مامانش رفتند توی خیابان  
پشتی. یک ساختمان قدیمی  
آن جا بود. شیشه‌ی همهی  
پنجره‌هایش شکسته بود. یک  
تابلو بالای در ساختمان  
بود. تابلو کج بود و لُق  
لق می‌خورد. روی تابلو  
نوشته بود: عکاسی  
خیال.

تینا گفت: «آن جا





یک عکاسی است.»

مامان گفت: «این جا که قبلاً عکاسی نبود.»

تینا دوید طرف ساختمان و گفت: «بدو مامان، می‌خواهم تندی برگردم، یک دگمه برای چشم خرسی پیدا کنم.»  
توی ساختمان هیچ کس نبود. رنگ راه‌پله‌ها چرک و زرد شده بود. گچ‌های دیوار ریخته بود. بوی رطوبت می‌آمد. تینا از پله‌ها بالا دوید. مامان داد زد: «صبر کن تینا!»  
یک در چوبی کهنه باز بود. در، دستگیره نداشت. عکاس روی صندلی نشسته بود و چای استکانی‌اش را هورت می‌کشید. تینا گفت: «سلام، تندی عکس من را بگیرد، بروم.»

مامان گفت: «سلام!»

پیرمرد به اتاق عکس اشاره کرد. تینا دوید توی اتاق و روی صندلی نشست. عکاس آمد و گفت: «عکس برای کجاست؟»

تینا و مامانش با هم گفتند: «بیمه!»

عکاس نورافکن‌ها را توی صورت تینا روشن کرد و

گفت: «به هیچ چیز فکر نکن! آماده!»

تینا فکر کرد: «حیف! اگر خرسی هم بیمه بود، او را پیش یک دکتر چشم می‌برد تا برایش یک دگمه، شبیه دگمه‌ی قبلی پیدا کند.»

عکاس توی صفحه‌ی نمایش نگاه کرد و گفت: «گفتم به هیچ چیز فکر نکن!»

مامان شانهِی تینا را گرفت و گفت: «آرام بشین، تینا جان!»

تینا گفت: «نشسته‌ام که!»

عکاس گفت: «آماده!»

تینا یاد خرگوشش افتاد که کمرش رنگی شده بود و پاک نمی‌شد. فکر کرد اگر او هم عکس می‌گرفت و

بیمه می‌شد، او را پیش دکتر پوست می‌برد تا رنگ روی پوستش را پاک کند.

عکاس توی صفحه‌ی نمایش دوربین نگاه کرد و گفت: «گفتم به هیچ چیز دیگر فکر نکن!»

تینا اخم کرد و گفت: «مامان!»

مامان گفت: «خب فکر نکن دیگر!»

تینا شانهِاش را بالا انداخت و با خودش فکر کرد: «اگر دایناسورش را آورده بود، عکاس جرأت نمی‌کرد با او بداخلاقی کند.»

عکاس بلند گفت: «چرا به حرفم گوش نمی‌دهی، بچه؟»  
تینا گفت: «چه کار به فکر من دارید؟»

مامان گفت: «لطفاً زودتر عکس بگیرد. ما عجله داریم.»  
عکاس گفت: «خودتان می‌دانید. آماده؟»

تینا فکر کرد، کاش هر سه تایشان را آورده بود. - سه، دو، یک! کلیک!

نیم ساعت بعد شش عکس سه در چهار تینا حاضر شد. توی عکس‌ها خرگوش و دایناسور و خرس روی سر و پاهای تینا نشسته بودند.







● مهشید محمدی  
● عکاس: اعظم لاریجانی

# هر کی زودتر رسید



- ۱ دو خانه‌ی چهار گوش روی زمین می کشیم. بچه‌ها در یک خانه پخش می شوند.
- ۲ یک نفر گرگ می شود و بقیه در زمین بعدی می ایستند.
- ۳ با گفتن کلمه‌ی شروع، بازی آغاز می شود.
- ۴ گرگ باید بچه‌ها را دنبال کند و یکی را بزند.
- ۵ اگر بازیکنی که از گرگ ضربه خورده، قبل از گرگ به خانه برسد، آزاد می شود.





- ۵ اگر گرگ زودتر از او به خانه برسد، هر دو گرگ می‌شوند. آنها باید با هم دنبال بچه‌ها بروند؛ اما فقط گرگ اولی می‌تواند بچه‌ها را بزند.
- ۶ بعد سه نفری به سمت خانه می‌دوند، هر که زودتر برسد، آزاد می‌شود.







# یک کودک و دو هم

ناصر نادری ●  
تصویرگر: الهام زمانی ●

اولی فریاد زد: «این کودک من است.»  
دومی اشک می‌ریخت و با گریه می‌گفت: «نه، دروغ می‌گوید.  
فرزند من است.»  
کودک در دست‌های قنبر، خدمت‌کار امام علی (ع)، گریه  
می‌کرد.  
امام (ع)، کودک را بغل کرد. کودک آرام شد و لبخند  
زد.

امام (ع) به زن‌ها نگاه کرد. هر دو می‌گفتند که مادر آن  
کودک هستند.

اولی گفت: «کودک این زن مُرده است. حالا  
فکر می‌کند فرزند من، فرزند اوست.»  
دیگری گفت: «نه، این کودک واقعاً فرزند  
من است.»

امام (ع) قنبر را صدا کرد و گفت: «برو و  
شمشیرم را بیاور!»





## هم نشین

● نویسنده: جرج فیلر

● مترجم: مجید عمیق

مرد هیزم فروشی تعدادی الاغ داشت که هیزم‌هایش را بار آن‌ها می‌کرد و در شهر می‌فروخت. یک روز فکر کرد که باید الاغ دیگری هم بخرد. پس در شهر الاغی را برای خریدن انتخاب کرد و به صاحبش گفت باید قبل از خرید، آن را امتحان کند. او می‌خواست بفهمد که الاغ کاری است و از زیر کار در نمی‌رود.

هیزم فروش به همراه الاغ به خانه برگشت. وقتی او الاغ تازه وارد را به آغل برد، متوجه شد که او یکر است به طرف تنبل‌ترین و شکموترین الاغ رفت و کنارش ایستاد.

فردای آن روز هیزم فروش به همراه الاغ تازه به شهر برگشت. فروشنده با دیدن او تعجب کرد و گفت: «بینم تو به این زودی متوجه شدی که این الاغ تنبل است و به درد نمی‌خورد؟»

هیزم فروش جواب داد: «خیلی سخت نبود. من از هم‌نشینی که الاغ برای خودش انتخاب کرد، فهمیدم که به درد کار کردن نمی‌خورد.»



قنبر با تعجب پرسید: «شمشیرتان؟»

—بله، برو و شمشیرم را بیاور!

زن‌ها ساکت شدند. قنبر فوری شمشیر را آورد.

امام<sup>(ع)</sup>، کودک را زمین گذاشت و گفت: «حالا که این‌طور است، با شمشیرم این کودک را نصف می‌کنم؛ نصف برای یکی و نصف برای دیگری.»

تا امام<sup>(ع)</sup> شمشیر را بالا برد، یکی از زن‌ها شروع کرد به گریه کردن و گفت: «نه نمی‌خواهم. کودکم را به او بدهید!»

دیگری پوزخندی زد، جلو آمد تا کودک را بردارد. امام<sup>(ع)</sup> گفت: «دست نگه‌دار! مادر این کودک تو نیستی. مادرش او است که دلش نیامد کودکش آسیب ببیند.»

مادر واقعی کودک اشک‌هایش را پاک کرد. باورش نمی‌شد، دوید و کودکش را در آغوش گرفت.





● سپیده خلیلی  
● تصویرگر: گلنار ثروتیان

# قهرمان

هنوز هم سر این حرفم هستم.  
وقتی مهد کودکی بودم، روتشکی‌ام را برمی‌داشتم و  
دور گردنم گره می‌زدم و شنل می‌ساختم. بعد می‌رفتم

کوچولو که بودم، بعضی‌ها از من می‌پرسیدند: «بزرگ  
که شدی، می‌خواهی چه کاره بشوی؟»  
من جواب می‌دادم: «قهرمان، می‌خواهم قهرمان بشوم!»





میچ می اندازم، برنده می شوم. از همه محکم تر شوت می زنم. از همه تندتر می دوم. زور من آن قدر زیاد است که می توانم بچه های کلاس اولی را بغل کنم و اگر ناظممان نبیند، یک بار دور حیاط بدوم.

من قهرمانم؛ ولی نمی دانم چرا کسی هنوز این را نفهمیده است! چرا کسی من را به دیگران نشان نمی دهد؟ همه، قهرمان های توی فیلم ها را می شناسند؛ ولی من را نمی شناسند! شاید برای این که لباس قهرمانی ندارم. دیگر باید چه کار کنم که من را بشناسند؟

روی میز و با همان شنل پایین می پریدم و توی اتاق که مثلاً خیابان بود، دنبال آدم بدها می دویدم. دستگیرشان می کردم و اگر فرار می کردند، دو تا انگشتم را طرفشان می گرفتم و شلیک می کردم. بعد مثلاً همه برایم دست می زدند و از من تشکر می کردند. هر جا می رفتم من را به هم نشان می دادند و من هم برایشان دست تکان می دادم. حالا هم که بزرگ شده ام، توی مدرسه با هر کس که



\* برای این که قهرمان بشوی حتماً نباید زورت زیاد باشد. می توانی هر کاری از دست برمی آید برای دیگران انجام بدهی. لازم نیست آدم بدها را دستگیر کنی؛ فقط باید کاری کنی که بدها، خوب بودن را یاد بگیرند و برای این کار، خودت باید آدم خوبی باشی. به معروف شدن فکر نکن. کار خوب را برای این که خوب است، انجام بده.

این را هم یادت نرود: هیچ کسی یک قهرمان را از روی لباس یا زورش نمی شناسد. او را با رفتارش می شناسند.







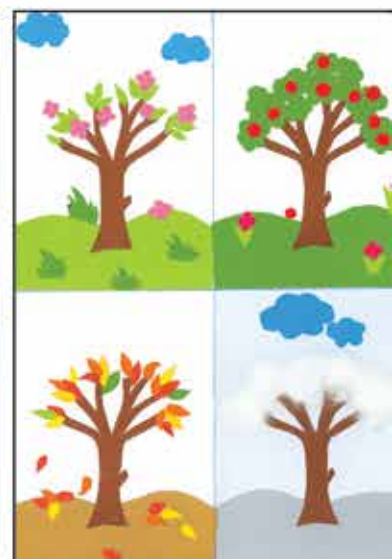
● روبای صادقی

۱ تا چشم به هم زدیم فصل‌های سال را با تمام زیبایی‌هایشان پشت سر گذاشتیم و به اسفندماه رسیدیم.

● علی نوروزی، کلاس سوم

● محراب مهری کارنامی، کلاس دوم از ساری

● امیرمحمد گلی، کلاس سوم از اصفهان



۲ اسفند، ماه درختکاری، خانه‌تکانی و آماده کردن سفره‌ی هفت‌سین است.

● مهشید نعمتی نژاد، ۸ ساله از استان مرکزی مأمونیه

● محمد حسن رادیوی، ۹ ساله از کرد کوی



نشانی ما: تهران صندوق پستی: ۶۵۶۷-۱۵۸۷۵

● به نظر شما در ماه اسفند چه کارهایی انجام می‌دهیم که در ماه‌های دیگر سال نمی‌توان انجام داد؟ آن‌ها را نقاشی کنید و برای ما بفرستید.



# داستان نا تمام...



**معرفی  
کتاب**

● نام کتاب: مجموعه تکه‌های طلا  
نویسنده: غلامرضا حیدری ابهری  
ناشر: جامعة القرآن الکریم  
تلفن: ۰۲۵-۳۷۷۴۶۸۸۲



برگزیده  
جشنواره‌ی  
کتاب رشد

● نام کتاب: یک دانه گردو  
نویسنده: محمدرضا شمس  
ناشر: محراب قلم  
تلفن: ۰۲۱-۶۶۴۹۰۸۷۹



● نام کتاب: مجموعه چند شهر و چند قصه  
نویسنده: ناهید کاظمی  
ناشر: سازوکار  
تلفن: ۰۲۱-۶۶۴۶۱۹۰۰



برگزیده  
جشنواره‌ی  
کتاب رشد

● کبری بابایی

● زمستان هم دارد تمام می‌شود. همه منتظر بهارند. اما اگر بهار نیاید چی؟ اگر توی راه گم شود؟ آن وقت ما باید چه کار کنیم؟ می‌فواهی ما برای آن را بنویسی؟



● دوست فوبیم، یک عالمه کلمه هستند که تو می‌توانی آن‌ها را انتقاب کنی و توی داستان‌ها جا بدهی. سه تا از این کلمه‌ها همین حالا آماده‌اند تا با آن‌ها یک داستان بنویسی؛ لانه، بهار، بار. می‌توانی یک داستان قشنگ بنویسی و این کلمه‌ها را در آن، جا بدهی؟



● منتظر نوشته‌های زیبای تو هستیم.





# چرا مداد رنگی ایرانی؟

● بهاره جلالوند  
● عکاس: غلامرضا بهرامی

ایرانی باشد. شاید اولش به نظر برسد که خیلی فرقی ندارد؛ ولی خریدن مداد و مدادرنگی ایرانی، خیلی مهم است؛ چون باعث می‌شود خیلی از آدم‌ها مشغول به کار شوند. آدم‌هایی که ممکن است پدر و مادر ما یا دوستان ما باشند. وقتی ما مداد و مدادرنگی ایرانی می‌خریم، نمی‌گذاریم پول از کشور خارج شود و به اقتصاد کشور کمک می‌کنیم.

بعضی از ما فکر می‌کنیم حتماً جنس خارجی با کیفیت‌تر است؛ اما هیچ‌وقت جنس خوب ایرانی را امتحان نکرده‌ایم.

## درختی قطع نمی‌شود

برای ساخت خیلی از مدادها و مدادرنگی‌های خارجی، از چوب استفاده می‌شود و گاهی برای به

تا حالا فکر کرده‌اید مدادرنگی‌ها چه‌طور ساخته می‌شوند؟ آیا ما هم در کشورمان مدادرنگی می‌سازیم؟ ما به یک کارخانه‌ی ساخت مدادرنگی رفتیم تا به این پرسش‌ها پاسخ بدهیم.

## ایرانی یا خارجی؟

دیدن تعداد زیادی مداد و مدادرنگی کنار هم، خیلی، هیجان‌انگیز است؛ سبز، قرمز، صورتی، زرد، قهوه‌ای و ... آن‌قدر زیادند که نمی‌توان تعدادشان را حدس زد. از همه مهم‌تر این که تمام این مداد و مدادرنگی‌ها ایرانی هستند. یعنی تمام وسیله‌ها و مواد لازمی که برای تولید آن‌ها استفاده می‌شوند، در ایران ساخته شده‌اند. حتماً می‌پرسید چه فرقی می‌کند که مداد یا مدادرنگی،







دست آوردن چوب، درخت‌های زیادی را قطع می‌کنند؛ اما در این کارخانه‌ی مداد و مدادرنگی خبری از چوب و قطع درخت نیست. در این کارخانه برای درست کردن مداد و مدادرنگی، از مواد خاصی استفاده می‌شود. این مواد برای محیط‌زیست ضرری ندارند؛ چون سمی نیستند و به بدن هم آسیب نمی‌رسانند.

### مراقب مدادهایت باش

وقتی به یک کارخانه‌ی مدادسازی می‌روی، متوجه می‌شوی که ساختن یک جعبه مدادرنگی کار ساده‌ای نیست و ساعت‌ها وقت می‌برد و باید خیلی زحمت کشیدی.

خوب است بدانید در این کارخانه، شب‌ها هم کار می‌کنند تا مداد و مدادرنگی‌های زیبا و خوبی به دست شما برسانند.

پس یادمان باشد از مداد و مدادرنگی‌هایمان مراقبت کنیم و تا زمانی که نوک آن‌ها نشکسته، سرشان را نتراشیم.

یادمان باشد با خرید محصولات ایرانی چه قدر می‌توانیم به بهتر شدن آن‌ها کمک کنیم.





### بگرد و پیدا کن

سام سلماسی

● به پسر کمک کن تاراه خروج را پیدا کند.



● علی حیدری

● با توجه به شکل‌ها، چه عددی به جای گل باید نوشت؟

$$\bigcirc + \triangle = ۳$$

$$\triangle + \triangle = ۴$$

$$\triangle + \square = ۵$$

$$\bigcirc + \square = \text{گل}$$

### جدول

● زهرا اسلامی



\* حروف کلمات جدول را از وسط گل به سمت نوک گلبرگ‌ها بنویس.

۱. آخرین روز ماه اسفند پایان آن است.
۲. حرم حضرت علی (ع) در آن جا قرار دارد.
۳. کسی که می‌بخشد.
۴. جایی که آباد نباشد.
۵. سر را می‌پوشاند.
۶. خانه‌ی خدا در این کشور قرار دارد.
۷. عاقبت و پایان کار.
۸. شهری زیبا در شمال کشور.

\* دایره‌ی وسط، رمز جدول است. حشره‌ای که محصولی شیرین و خوشمزه تولید می‌کند.



## بگرد و پیداکن

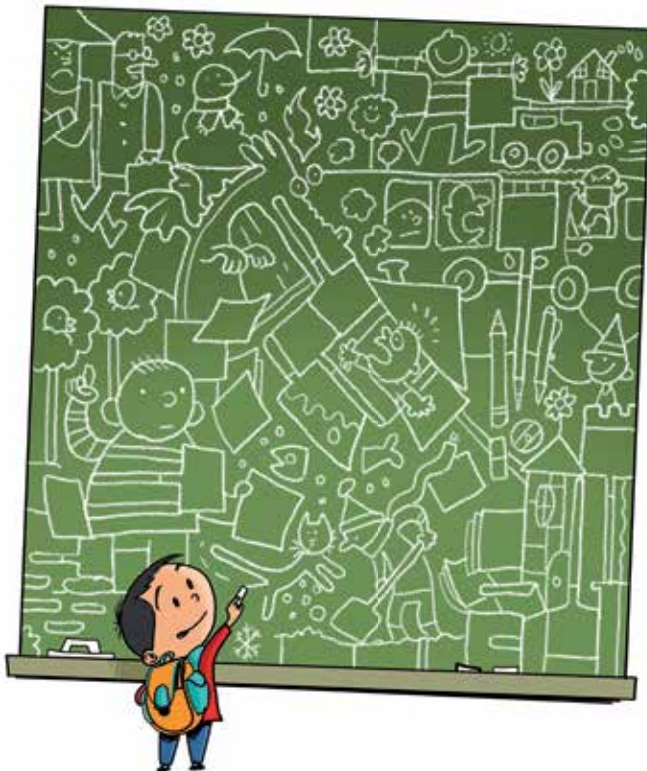
● سام سلماسی

● در دو تصویر زیر ده اختلاف پیداکن!



## بگرد و پیداکن

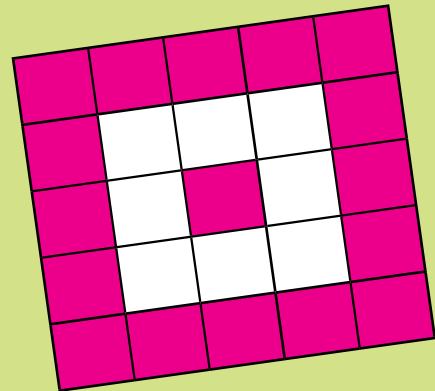
● در نقاشی این پسر ده پارو وجود دارد. آن‌ها را پیداکن!



## بازی ریاضی

● علی حیدری

● تعداد مربع‌های خاکستری چندتا بیشتر از مربع‌های سفیداست؟





# آینه‌ها

● داوود مظلومی  
● تصویرگر: سام سلماسی

اولین وسیله‌ای که انسان توانست خودش را در آن ببیند، سطح صاف برکه‌ای آب بود. هزاران سال قبل با کشف فلزها، اولین آینه‌های فلزی هم اختراع شدند؛ اما زنگ می‌زدند و تصویر در آن‌ها خراب می‌شد. برای همین آینه‌های شیشه‌ای اختراع شدند. آینه‌های شیشه‌ای دیگر زنگ نمی‌زدند.

## ۳ آینه در ماشین

آینه‌های ماشین برای این است که راننده بتواند پشت و دو طرف خودرو را هنگام رانندگی، ببیند. این آینه‌ها شبیه پشت قاشق، کمی برآمده‌اند و می‌توانند تصویر پشت سر ماشین را بهتر و دقیق‌تر نشان بدهند.



## ۴ آینه در زیردریایی

چشم زیردریایی (پریسکوپ) از یک لوله‌ی بلند و دو آینه ساخته می‌شود و در بدنه‌ی زیردریایی‌ها قرار می‌گیرد. با پریسکوپ می‌توان از توی زیردریایی، روی آب را به راحتی دید؛ بدون آن‌که لازم باشد زیردریایی روی آب بیاید.

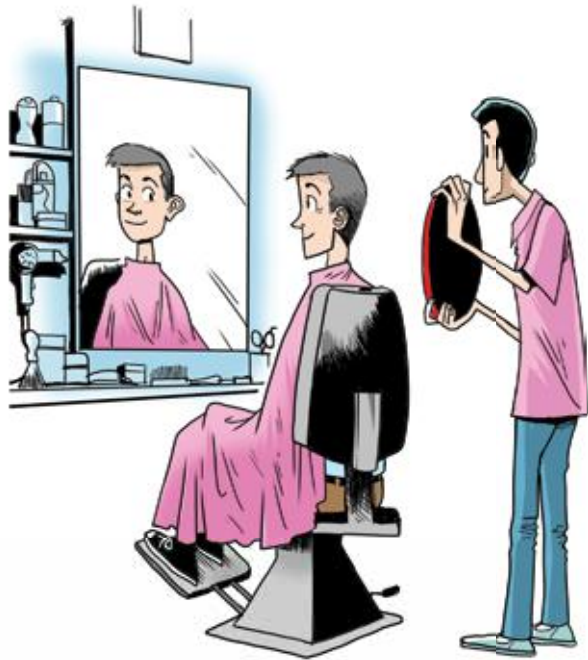


یک شعر زیبا:

آینه گر نقش تو بنمود راست  
خود شکن، آینه شکستن خطاست  
یعنی اگر کسی گفت که عیبی داری، او را سرزنش نکن.  
عیب خودت را برطرف کن.

## ۱ آینه در آرایشگاه

در آرایشگاه‌ها برای این که مردم ببینند چه شکلی شده‌اند، از آینه استفاده می‌کنند. یک آینه هم، پشت سر مشتری می‌گیرند تا او بتواند پشت سر خود را در آن ببیند.



## ۲ آینه در دندان پزشکی

دندان پزشک‌ها برای این که توی دهان بیمار را ببینند، آینه‌های کوچکی دارند. سطح این آینه‌ها مثل قاشق، کمی فرو رفته است؛ به همین خاطر تصویر بزرگ‌تری به دندان پزشک نشان می‌دهند.







به کمک  
بزرگ ترها

# شیرینی نارگیلی

- زهرا اسلامی
- عکاس: اعظم لاریجانی
- تصویرگر: میثم موسوی

## مواد لازم:

- ✱ پودر نارگیل، ده قاشق غذاخوری
- ✱ شیر عسلی، نصف لیوان
- ✱ پودر نارگیل برای تزیین، به مقدار لازم

## طرز تهیه:

- ۱ شیر عسلی و پودر نارگیل را داخل کاسه می‌ریزیم و خوب مخلوط می‌کنیم تا خمیری شود.
  - ۲ دستمان را چرب می‌کنیم.
  - ۳ از مواد به اندازه‌ی یک گردو برمی‌داریم؛ گلوله می‌کنیم و در پودر نارگیل می‌غلطانیم.
- شیرینی نارگیلی را به دلخواه تزیین می‌کنیم.
- \* اگر دوست داشته باشیم می‌توانیم از مغزها داخل شیرینی‌ها استفاده کنیم.



نوش جان!

# مسابقه‌ی آدم برفی



در این بازی ۲ تا ۶ نفر می‌توانند بازی کنند. بازیکنان مهره‌ها را روی یکی از اعداد پایین صفحه می‌گذارند. به نوبت با عدد تاس به هر جهتی افقی - عمودی می‌توانند حرکت کنند. با رفتن روی قسمت‌های آدم برفی، آن قسمت را روی کاغذ می‌کشند. هر کس زودتر هر قسمت را پیدا کند و آدم برفی‌اش کامل شود برنده است.



۱	۲	۳	۴	۵	۶